

Behavior Study of the Abbasid Caliphs in the Second Era in the Face of the Imami Shiites from the Caliphate of Motewakkel to the End of the Caliphate of Al-Razi Bellah¹

Tahereh Azarfar^{*}
Mahbubeh Sharafi^{**}

(Received: 11/12/2020; Accepted: 05/03/2021)

Abstract

The present study explores how and why the Abbasid caliphs confronted the Imami Shiites, and answers these basic questions: "How did the caliphs treat the Imami Shiites in the historical period 232-329 AH and what factors and reasons their behavior was based on?" It also raises the question of what situation this behavior has created for the Shiites. This study is based on historical explanation and its findings show that the behavior of the Abbasid caliphs, from the time of Motewakkel to the end of the caliphate of Razi Bellah, did not follow a consistent policy and they took violent to peaceful actions against the Imami Shiites due to factors such as legitimacy, authoritarianism, and political necessity. The consequences of their hostile behavior have had repercussions on the Shiite social system, such as repression, economic pressure, restrictions on political and cultural activities, dismissal from posts, mistreatment with religious leaders, blasphemy, and the destruction of the tombs of Shiite imams. Also, the consequences of the caliphs' peaceful behavior caused Shiite families to enter court positions and even ministries. By taking these positions, they took steps to remove the oppression of the Shiites, improve the economic situation and carry out cultural activities in order to protect themselves in a more favorable situation.

Keywords: Behavior Studies, Abbasid Caliphs 232-329 AH, Imami Shiites.

1. This article is taken from: Tahereh Azarfar, "Religious Politics of the Abbasid Caliphate in the Second Era (232-422 AH)", 2020, PhD Thesis, Supervisor: Mahbubeh Sharafi, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Yadegar Imam Branch, Shahr-e-Rey, Iran.

* University Student, Department of History, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Yadegar Imam Branch, Shahr-e-Rey, Iran, t.azarfar@gmail.com.

*** Associate Professor, Department of History, Islamic Azad University, Yadegar Imam Branch, Shahr-e-Rey, Iran (Corresponding Author), sharafi@iausr.ac.ir.

رفتارشناسی خلفای عباسی عصر دوم در مواجهه با شیعیان امامی از خلافت متوکل تا پایان خلافت الراضی بالله^۱

طاهره آذر فر*

محبوبه شرفی**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۵]

چکیده

پژوهش حاضر چگونگی و چرایی رفتار خلفای عباسی در مواجهه با شیعیان امامیه را می‌کاود و به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهد که رفتار خلفا با شیعیان امامیه در مقطع تاریخی ۲۳۲-۳۲۹ ه.ق. چگونه بوده و رفتار آنها بر چه عوامل و دلایلی استوار بوده است. همچنین، به این پرسش پرداخته است که بازتاب این رفتار چه وضعیتی را برای شیعیان ایجاد کرده است. این پژوهش بر اساس شیوه تبیین تاریخی سامان پذیرفته و یافته‌هایش نشان می‌دهد که رفتار خلفای عباسی، از زمان متوکل تا پایان خلافت الراضی بالله، پیرو مشی ثابتی نبوده و آنها بنا بر عواملی همچون مشروعیت‌خواهی، اقتدارطلبی، و ضرورت‌های سیاسی، رفتاری از سطح خشونت‌آمیز تا مسالمت‌آمیز در قبال شیعیان امامیه در پیش گرفته‌اند. تبعات رفتار خصومت‌آمیز آنان نتایجی در نظام اجتماعی شیعیان مانند سرکوب، فشار اقتصادی، محدودیت فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی، برکناری از مناصب، بدرفتاری با بزرگان مذهبی، توهین به مقدسات و تخریب قبور ائمه شیعی داشته است. همچنین، پیامدهای رفتار مسالمت‌آمیز خلفا باعث ورود خاندان‌های شیعی به مناصب دیوانی و حتی وزارت شد. آنها با احراز این مناصب، برای برداشتن ظلم از شیعیان، بهبود وضعیت اقتصادی و انجام‌دادن فعالیت‌های فرهنگی در جهت حفاظت از تشیع در وضعیتی مطلوب‌تر گام برداشتند.

کلیدواژه‌ها: رفتارشناسی، خلفای عباسی ۲۳۲-۳۲۹ ه.ق.، شیعیان امامی.

۱. برگرفته از: طاهره آذر فر، سیاست مذهبی دستگاه خلافت عباسی در عصر دوم (۲۳۲-۴۲۲ ه.ق.)، رساله دکتری، استاد راهنما: محبوبه شرفی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام، شهری، ایران، ۱۳۹۹.
* دانشجوی گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام، دانشگاه آزاد اسلامی، شهری، ایران
t.azarfar@gmail.com

** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام، شهری، ایران (نویسنده مسئول)
sharafi@iaus.ac.ir

مقدمه

بنی‌عباس به نام اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و برای سپردن حکومت به الرضا من اهل محمد، دعوت خود را آغاز کردند و در نهایت به پیروزی رسیدند، ولی حاضر به سپردن خلافت به علویان نشدند و با کناره‌گیری از اهل بیت علیهم‌السلام و سخت‌گیری بر یاران پیشین و رقبای بعدی، در تکاپوی استحکام پایه‌های حکومت خود بودند. با این حال، از منظر امام صادق علیه‌السلام مقابله نظامی بر ضد حاکمیت آنان بدون فراهم آوردن مقدمات لازم، که مهم‌ترین آن کار فرهنگی است، به جز شکست نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت. از این‌رو به منظور دست‌یافتن به این هدف کلان، به راه‌انداختن جریان شیعی فراگیری با اعتقاد به امامت لازم بود تا بر اساس آن قیامی بر ضد حاکمیت آغاز شود. در غیر این صورت، هر گونه اقدام واکنشی هیجانی و شتابزده نه تنها دوام نمی‌آورد، بلکه مخالفان از آن بهره‌برداری می‌کردند. در حقیقت، مذهب امامیه بیشتر در پی تحکیم بنیادهای فکری خود بود و روش سیاسی امام صادق علیه‌السلام، که بعدها فقه سیاسی شیعه هم بر مبنای آن شکل گرفت، بر همین مبنا استوار بود که با ملاحظه روش تقیه، در عین حال مشروعیت دولت عباسی را نپذیرد و ارتباط و پیوند شیعیان با اهل بیت علیهم‌السلام در بدترین اوضاع و احوال حفظ شود (طقوش، ۱۳۹۴: ۶۵). بر این اساس، دستگاه خلافت عباسی هیچ‌گاه از جانب فرزندان علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام احساس آرامش نکرد و برای مهارکردن اقدامات آنان و سخت‌گیری بر پیروانشان، کوشید اتحاد و انسجامشان را از هم بپاشد. از این‌رو، عموماً این تصور مطرح است که رفتار خلفای عباسی همواره در خصومت با شیعیان و پیروان امامان شیعه بوده است. اما مطالعه رفتار خلفای عباسی از دوره متوکل تا پایان خلافت الرضا بالله نشان می‌دهد می‌توان دو سطح متمایز و حتی متفاوت از رفتار خلفا را در این مقطع مشاهده کرد و آن را در طیفی از خصمانه‌ترین حالت تا مسالمت‌آمیزترین رفتار تبیین و تحلیل کرد. در این پژوهش می‌کوشیم این مسئله را مطرح کنیم که خلفای عباسی در مقطع تاریخی ۲۳۲-۳۲۹ ه.ق. در مواجهه با شیعیان امامی رفتارهای متفاوت و حتی متضاد در پیش گرفتند که این نوع رفتارها را می‌توان از رفتار خصومت‌آمیز تا مسالمت‌آمیز دسته‌بندی و نام‌گذاری کرد، و در نهایت این پرسش را پاسخ داد که: خلفای عباسی چه رفتاری در مواجهه با امامیه در پیش گرفتند و علل مؤثر بر گونه‌های متفاوت رفتار آنان چیست؟ و مسئله یادشده چه نقشی در وضعیت شیعیان ایفا کرده است؟ این موضوع از آن جهت محل توجه این پژوهش

است که گرچه با روی کار آمدن متوکل، سیاست مذهبی دستگاه خلافت در جهت حمایت از اهل سنت و حدیث تغییر یافت و خلافت در جهت تضعیف مخالفان این جریان، به خصوص شیعیان (که در زمان سه خلیفه قبل وضعیت بهتری یافته بودند) برآمد، اما خلفای عباسی با حفظ سیاست مذهبی پیش‌گفته، در بازه زمانی مذکور رفتاری ناهمگون در مواجهه با شیعیان اتخاذ کردند که در دوره خلفایی نظیر متوکل، منتصر، معتضد و راضی تضاد رفتاری آن نمایان است.

درباره خلافت عباسیان و اقدامات خلفا، توجه محققان غالباً معطوف به عصر اول عباسی است (الویری و ابطحی، ۱۳۹۰: ۴۱-۷۸؛ آقانوری، ۱۳۹۰: ۷-۳۱). با این حال، در باب اقدامات و سیاست‌های خلفای عباسی عصر دوم در مواجهه با شیعیان نیز آثار گوناگونی نوشته شده است. علاوه بر کتبی همچون *تاریخ سیاسی شیعیان اثناعشری در ایران* (ترکمنی آذر، ۱۳۸۳: ۶۱-۱۳۴) و *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه* (خضری، ۱۳۷۸: ۱۰۷-۱۵۰) که با توجه به عنوان اصلی کتاب اشاراتی هم به سیاست خلفا در این بازه زمانی دارند، به برخی پژوهش‌های جدید در این زمینه اشاره می‌کنیم. برخی از پژوهشگران با رویکردی توصیفی به اقدامات خلیفه‌ای در مواجهه با شیعیان پرداخته‌اند (اوحدی، ۱۳۸۵: ۹-۲۹). در پژوهش‌هایی هم با رویکرد نقادانه به اقدامات خلفا پرداخته شده است، از جمله مقاله «بررسی مناسبات متوکل با علویان» (سالاری و خرم کشاورز، ۱۳۹۲: ۶۷-۹۱) که محققان با توجه به منابع اولیه، هر گونه اقدام سخت‌گیرانه متوکل و فشار بر علویان را تکذیب کرده‌اند. برخی از مقالات هم با رویکرد تطبیقی به اقدامات و رفتار خلفای عباسی با امام وقت پرداخته‌اند، از جمله مقاله «بررسی تطبیقی رفتار خلفای عباسی با امام هادی (علیه السلام)» (سامانی، ۱۳۹۶: ۴۷-۶۶) که بر اساس یافته‌های آن، هیچ تفاوتی بین رفتار خلفای معاصر امام هادی (علیه السلام) در مواجهه با ایشان وجود نداشت. هر کدام از این آثار به جنبه‌هایی از رفتار و اقدامات خلفای عباسی در مواجهه با شیعیان پرداخته است. آنچه این پژوهش را از دیگر پژوهش‌ها متمایز می‌کند رفتارشناسی خلفای عباسی از دوره متوکل تا پایان خلافت راضی، با دو رویکرد متوکلی و معتضدی و نتایج آن برای شیعیان است. شایان ذکر است که ایده اصلی مقاله پیش رو، ملهم از مقاله «گونه‌شناسی رفتار سیاسی خلفای عباسی و علمای شاخص معتزلی در عصر هارون تا پایان دوره واثق» اثر نیره دلیر بوده است (دلیر، ۱۳۹۶: ۱۸۳-۲۱۰).

مواجهه متوکل با شیعیان (۲۳۲-۲۴۷ ه.ق.): خواست مشروعیت

سیاست توأم با مدارای سه خلیفه پیش از متوکل، فضای مساعدی برای علویان به وجود آورد. لذا متوکل برای تضعیف بنیادهای اقتصادی و سیاسی مخالفان سیاست جدیدی اتخاذ کرد. اولین اقدام وی، پایان دادن به جریان محنه و دلجویی از فقها و محدثانی است که در این ایام سختی فراوان کشیدند. دستگاه خلافت برای حمایت از اهل سنت و حدیث و تقابل با مخالفان، به نیروی نظامی جدیدی نیاز داشت که سازگار با تفکر سرکوب شیعیان باشد، افرادی که بینش ضدعلوی داشته باشند و بتوانند خلیفه را در این راه یاری کنند. بنابراین، از مناطق سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و ... کسانی استخدام شدند که در ایام محنه، علیه تفتیش عقاید مذهبی قیام کرده بودند و نفرشان از شیعیان و علویان مانعی بر سر راه سرکوب این جریان به وجود نمی آورد (حسین، ۱۳۷۷: ۸۳). بنا بر روایت مسعودی، نیروی نظامی شاکریه با تعداد نفرات فراوان و مستمری بالا در خدمت دستگاه خلافت قرار گرفت (مسعودی، ۱۳۷۰: ۵۳۰/۲). عملیات نظامی برای بازداشت و دستگیری امامیه و رفتارهای خشونت آمیز با شیعیان باعث شد برخی از وکلا در بغداد، مدائن، کوفه و سواد رفتار شکنجه و حتی کشته شوند. لطمات جدی در ارتباطات شبکه وکالت ایجاد شد، به گونه ای که امام هادی (علیه السلام) برای رفع خلأ ناشی از دستگیری وکلا، کارگزاران جدیدی به جانشینی آنان منصوب کرد و رهنمودهای جدیدی برای انجام دادن وظایف در چنین موقعیت بحرانی بدانها داد (طوسی، ۱۴۰۰: ۵۱۳-۵۱۴). خشم و نفرت متوکل از علویان و شیعیان به مراتب بیشتر از معتزله و اهل ذمه بود. بنا بر روایت طبری، افرادی که گرایش های افراطی ضدشیعی داشتند در دستگاه او نفوذ پیدا کردند (طبری، ۱۳۶۴: ۶۰۰۸/۱۴). بنا بر گزارش اصفهانی، «چیزی که به این بدرفتاری کمک می کرد سعایت هایی بود که وزیرش عبیدالله بن یحیی بن خاقان از آنها در نزد او می کرد و کار بدسلوکی او با علویان به حدی رسید که هیچ یک از خلفای عباسی با آنان چنین رفتار نکرده بودند» (اصفهانی، بی تا: ۵۵۰). متوکل نه تنها عوامل معتزله، بلکه شیعیان را نیز از دستگاه خلافت اخراج کرد (مسعودی، ۱۳۷۰: ۵۱۴/۲). حقد و کینه متوکل از علویان به قدری بود که در محاکم مصر، اگر دعوی پیش می آمد، قاضی فقط حرف غیرعلوی را می شنید و آن را می پذیرفت (کندی، ۱۴۰۷: ۱۵۹). متوکل در حجاز نیز به مردم هشدار داد تا ارتباطی با علویان نداشته باشند و از نظر مالی آنان را

حمایت نکنند و در مدینه (شهری که علویان بیشترین اعتبار را داشتند) آنها را در محاصره اقتصادی قرار داد. مردم نیز از بیم جانشان دست از حمایت علویان برداشتند. آنها در حجاز به سختی زندگی می‌کردند، به گونه‌ای که از تنگ‌دستی، چندین زن علوی همگی از یک پیراهن استفاده می‌کردند (اصفهانی، بی‌تا: ۵۵۲).

از دیگر اقدامات متوکل برای تنگنای بیشتر علویان، مصادره ملک فدک از بنی‌الحسین و اعطای آن به ابن‌زیار، از هواداران خود، بود (صدر، بی‌تا: ۲۳). بدین ترتیب موقعیت اجتماعی و اقتصادی، علویان را هر چه بیشتر در معرض خطر قرار داد. رفتار متوکل یادآور رفتار منصور عباسی است. همان‌طور که منصور کوشید نفوذ مضاعفی را که علویان در زمان مبارزه آل‌عباس به نام «الرضا من آل محمد» کسب کرده بودند بی‌اعتبار کند متوکل نیز قصد داشت نفوذی را که علویان در زمان سه خلیفه قبل کسب کرده بودند خنثا کند، با این تفاوت که متوکل در این راه گوی سبقت را از دیگر خلفا ربود و دست به اعمالی زد که تا قبل از او کسی مرتکب نشده بود. منع زیارت و تخریب مرقد حسین بن علی (علیه‌السلام) از آن جمله است. منابع بسیاری تأکید دارند که او حتی به تخریب ساده قبور امام حسین (علیه‌السلام) و یارانش بسنده نکرد، بلکه دستور داد آنجا را شخم بزنند و بر روی زمین زراعت کنند (ابن‌طباطبا، ۱۳۶۰: ۲۲۷؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

گزارش منابع حاکی از آن است که مسلمانان حاضر به تخریب قبر فرزند پیامبر و اهانت به آن نبودند و متوکل برای تحقق خواسته‌اش از یهودیان تازه مسلمان‌شده که تعلق خاطری به آل پیامبر نداشتند استفاده کرد (اصفهانی، بی‌تا: ۵۵۱). وی به درستی دریافته بود که کربلا می‌توانست ارتباط عاطفی مردم را با تفکر شیعی و امامانشان برقرار و حفظ کند. جاسم حسین در این باره می‌نویسد: «خلیفه کشف کرد که مصر و نواحی نزدیک مرقد مطهر امام حسین در سواد، قوی‌ترین مرکز ارتباطات مخفی علویان است. بنابراین، دستور داد مرقد مطهر آن حضرت و منازل اطراف آن را با خاک یکسان نمایند» (حسین، ۱۳۷۷: ۸۳). اما این اقدامات مانع از آن نشد که آرامگاه حسین فراموش شود و شیعیان به زیارت قبر امام خود نروند. در همین باره ابن‌اثیر در اثر مشهورش اشاره کرده است که: «شیعیان با خوف بسیار و به طور مخفی به زیارت می‌رفتند، نخلی در آنجا بود که علامت نزدیک‌بودن به قبر محسوب می‌شد» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۵: ۱۰۸/۶).

ابن‌اسفندیار درباره ستیز خلیفه عباسی با سادات شیعه نوشته است: «چون متوکل به خلافت نشست همچنان که کسی را به هوس شکار و سایر ملامی میل باشد، او را میل

بدان بود که سادات را هلاک کند» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۲۴). مؤلف *تاریخ الفی* نیز چنین گزارش می‌کند: «متوکل به غایت دشمنی امیرالمؤمنین علی و فرزندان او و محبان ایشان را اظهار می‌کرد و هر که را شایبه محبت امیرالمؤمنین و اهل بیت را داشت، او را می‌یافت و می‌کشت» (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۵۷۱/۳).

بدیهی است که شیعیان با خلافت عباسیان مخالف بودند و آنان را غاصب خلافت دانسته و حکومت عباسیان را مشروع نمی‌دانستند. علاوه بر آن، سابقه‌ای طولانی در شورش علیه بنی‌عباس و خلافت پیش از آنان (بنی‌امیه) داشتند. این مسئله برای متوکل که قصد داشت مشروعیت و محبوبیت دستگاه خلافت را بعد از ایام محنه به دست آورد، ایجاد هراس می‌کرد و لازم بود این رقبا و مخالفان بانفوذ را از میدان به در کند. ضمن اینکه برخی منابع هم اشاره کرده‌اند که مشاوران و نزدیکان خلیفه نیز او را علیه شیعیان تحریک می‌کردند و از قیام علویان می‌ترساندند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۲۴). علت دیگر را می‌توان در تعصب مذهبی متوکل در حمایت از مذهب سنت و حدیث یافت. دستگاه خلافت عباسی در زمان متوکل دچار بحران بود؛ در بحران مشروعیت بنیاد تعهد ارزشی و اخلاقی حکومت در قبال جامعه سست می‌شود و در مقابل، از میزان وفاداری عامه مردم به حکومت کاسته می‌شود. در حقیقت، محدثان و فقهای سنی، یعنی مهم‌ترین گروهی که مدافع حقانیت خلافت بودند و دفاع از نظریه خلافت عربی، دورماندن آن از علویان و انحصار آن در میان خاندان عباسی را بر عهده داشتند در دوره محنه لطمات بسیار دیدند. بنابراین، خلافت برای کسب مشروعیت و محبوبیت از دست رفته خود در صدد برآمد گروه‌های عقیدتی و فکری مخالف مذهب تسنن را سرکوب کند. بدیهی است بسیاری از مبانی تفکرات شیعه در تضاد با تفکرات و عقاید اهل سنت بود و این خود دلیل مهمی در ضدیت متوکل با مذهب شیعه محسوب می‌شد.

رفتار سخت‌گیرانه متوکل با شیعیان از یک سو موجب پراکندگی فرزندان علی بن ابی‌طالب شد: «فی‌الجمله سادات علویه به عهد او به کنج‌ها و وادی و خرابی‌ها متواری بودند» (همان: ۲۲۶) و از سوی دیگر، انگیزه‌ای برای خروج علویان از مناطق بیشتر تحت سلطه خلافت و ورود به طبرستان و دیلم و تأسیس حکومت علویان طبرستان هم بود. نخستین حکومتی که بدون تأیید عباسیان شکل گرفت و کانون خطری علیه آنان محسوب می‌شد حکومتی علوی در جوار خلافت عباسی بود.

بنا بر گزارش ابن تغری بردی، مردم بغداد در واکنش به اقدام متوکل، مکتوبی در سرزنش وی نوشتند و بر دیوار مساجد آویختند، شیعیان، شیخین را سب کردند و شاعرانی چون دعبل خزاعی نیز خلیفه را هجو می‌کردند (ابن تغری بردی، بی‌تا: ۳۴۱/۲). شیعیان با ترس و هراس، زیارت گودال به‌جامانده از قبر حسین بن علی (علیه السلام) را ترک نکردند و با گذاشتن علائمی در نزدیکی آنجا، مانع از گم‌شدن و فراموش شدن قبر ایشان شدند: «و نشانه‌هایی در اطراف آن نصب کردیم و چون متوکل کشته شد با جماعتی از فرزندان ابوطالب و شیعیان به نزد آن قبر رفتیم و نشانه‌ها را پیدا کرده و قبر را بنا کردیم» (اصفهانی، بی‌تا: ۵۵۲).

با توجه به نبود گزارش منابع از واکنش‌های جدی علویان در مقابل سخت‌گیری‌های متوکل به نظر می‌رسد تدابیر امنیتی متوکل برای مراقبت از علویان و شیعیان، مؤثر واقع شده و آنها در موضع انفعالی قرار گرفته‌اند.

مواجهه منتصر با شیعیان (۲۴۷-۲۴۸ ه.ق.): خواست حمایت

سیاست منتصر در مواجهه با شیعیان و علویان توأم با مدارا و مسامحه است. منتصر برخلاف پدر که دستور شخم‌زدن قبر حسین بن علی و مجازات زائران را صادر کرد، اعلام کرد که مردم می‌توانند آزادانه به زیارت قبور ائمه (علیهم السلام) به‌ویژه امام حسین (علیه السلام)، بروند (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۲۷۹/۱۱). هواخواهان خاندان علی نیز از این فرصت استفاده کردند و در صدد ترمیم خرابه‌های ابنیه امامان برآمدند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۲۴). منتصر، علویانی را که در زمان متوکل گریخته بودند امان داد و گرامی داشت (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۲۵؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۶۶۴/۳) و اوقاف و املاک علویان را که غصب شده بود به آنان بازگرداند (مسعودی، ۱۳۷۰: ۱۳۵/۲). فدک را هم به اولاد امام علی (علیه السلام) بازگرداند. والیانی را هم که بینش ضدعلوی داشتند از کار برکنار کرد، چنان‌که بنا بر روایت طبری برای مدینه، علی بن اسماعیل را به جای صالح بن علی فرستاد و به او گفت: «من تو را به جایی می‌فرستم که گوشت و خون من آنجا است. سپس ساعد خود را بالا گرفت و گفت تو را برای این ساعد می‌فرستم. تو خود بدان که چه باید بکنی» (طبری، ۱۳۶۴: ۱۳۶۴/۱۴). ابن اثیر می‌گوید مقصود منتصر دلجویی از آل علی بود (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۲۸۰/۱۱). درباره رفتار منتصر با آل علی، اصفهانی نیز روایت می‌کند که «از فرزندان ابوطالب،

کسی را به قتل نرساند و به زندان نیفکند» (اصفهانی، بی تا: ۵۹۰)، تا جایی که بسیاری از منابع علت قتل متوکل را رفتار سخت گیرانه او بر شیعیان و علویان دانستند که منتصر بیش از این نتوانست آن را تحمل کند و در توطئه قتل پدر شرکت کرد. از جمله رفتار توهین آمیز مخنتی که خود را به شکل حضرت علی (علیه السلام) درآورد و باعث مضحکه و تمسخر ایشان شد و مجلس بزم متوکل را به خنده وا داشت، منتصر را عصبانی، و پدر را برای اجازه چنین جسارتی سرزنش کرد. با این وصف به نظر می رسد، تعصب منتصر راجع به آل علی نوعی تعصب خاندانی است. در حقیقت، عصبانیت منتصر از اقدام پدر در رفتار با علی بن ابی طالب (علیه السلام) را می توان تعصب او راجع به پسرعموی خونی دانست که در جمع اغیار به او توهین شد. زیرا بنا بر روایت طبری، زمانی که ابوالسمط، شعری در هجو رافضیان خواند، از متوکل امارت، و از منتصر، خلعت گرفت (طبری، ۱۳۶۴: ۶۰۸۵/۱۴). در تحلیل رفتار منتصر می توان گفت وی با قتل متوکل رنجش خاطر عباسیان را سبب شد و دور از ذهن نیست که در صدد حفظ جبهه طالبیان و جلب حمایت آنان برای خود باشد. مانند سیاست مأمون که با قتل امین، جناح عباسی را دشمن کرد و برای پیشبرد اهدافش، به علویان رو آورد تا از حمایتشان برخوردار شود. البته مدت کوتاه خلافت منتصر و رفتار وی، تغییری در سیاست کلی دستگاه خلافت علیه شیعیان به وجود نیاورد، ولی باعث مسرت خاطر شیعیان شد. مسعودی اشعاری را از قول شعرای شیعی در باب نیکی منتصر به علویان و شیعیان ذکر کرده است (مسعودی، ۱۳۷۰: ۵۴۲/۲).

مواجهه خلفا از مستعین تا معتضد با شیعیان (۲۴۸-۲۷۹ ه.ق.)

بعد از منتصر تا روی کار آمدن معتضد، با تاسی از الگوی رفتاری متوکل، سیاست سرکوب علویان در بغداد و دیگر مناطق ادامه یافت، چنان که بنا بر روایت یعقوبی قیام یحیی بن عمر، از فرزندان جعفر طیار که واکنشی در مقابل تنگی معیشت و سختی بر علویان بود به شدت سرکوب شد (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۵۲۹/۲-۵۳۰). در مصر هم حاکم مصر امامیه را آزار می داد. بنا بر گزارش کندی، بزرگان علوی دستگیر و به عراق رانده شدند (کندی، ۱۴۰۷: ۲۲۹).

دستگاه خلافت در زمان معتز سخت گیری بر شیعیان را ادامه داد. بزرگان طالبی و علوی را به مرکز خلافت فرا خواندند تا تحت نظر داشته باشند (طبری، ۱۳۶۴: ۶۲۵۹/۱۴).

بسیاری از صاحب‌منصبان را به جرم معتزلی و شیعه‌بودن از سامرا اخراج کردند و به بغداد فرستادند (ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۵۵/۷). گویا این جابه‌جایی برای جداکردن رهبران شیعی از پیروانشان بود تا انسجام و اتحاد آنها را برای قیام یا حرکتی علیه خلافت از هم بپاشند. هراس خلافت به واسطه تولد مهدی بر محدودیت‌های سیاسی امام وقت و شیعیان ایشان افزود تا بدان حد که امام حسن عسکری (علیه السلام) کاملاً تحت مراقبت قرار گرفت، به طوری که روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه باید حضور خود را به دارالخلافه اعلام می‌کرد (ابن شهر آشوب، بی‌تا: ۴۳۴/۴).

مواجهه معتضد با شیعیان (۲۷۹-۲۸۹ ه.ق.): خواست اقتدار

با روی کار آمدن معتضد، سیاست درباره شیعیان تغییراتی یافت. اقدامات اصلاحی این خلیفه در دوران خلافتش (۲۷۹-۲۸۹ ه.ق.) به منزله تجدید اقتدار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دستگاه خلافت عباسی است. برای همین است که معتضد را «سفاح دوم» می‌نامند (سیوطی، ۱۴۲۲: ۲۸۸-۲۸۹). به نظر می‌رسد رفتار معتضد با شیعیان، واکنشی در جهت آرام کردن فضای پرتنش است که خلافت از سال ۲۵۵ ه.ق. با آن روبه‌رو است. چهارده سال درگیری با قیام صاحب زنج، حمله یعقوب لیث به بغداد، جنگ با طولونیان و نزاع بین معتمد و موفق (مسعودی، ۱۳۷۰: ۶۰۱/۲-۶۰۸) اوضاع را آشفته‌تر کرده و فرصت مناسبی برای رقبا و جریان‌های مخالف فراهم آورده تا از مخفی‌گاه‌هایشان بیرون بیایند و عقاید خود را تبلیغ و تفکرات خود را تجدید کنند.

با این حال، شیعیان امامیه پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) و غیبت فرزند وی (امام دوازدهم) در صدد مبارزه مستقیم با خلافت برنیامدند و ترجیح دادند با نفوذ در دستگاه قدرت، احراز مناصب مهم و دوری از تنش با خلافت، مبانی اعتقادی خود را مستحکم کنند تا در زمان غیبت، شیرازه مذهب از هم فرو نپاشد. به نظر می‌رسد معتضد سیاست خود را در مدارای امامیه قرار داده و با دلجویی، آنان را در سپر دفاعی خود نگه داشت. وی به آل علی نیکی‌های فراوان کرد (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۱۹۴) و علت این مدارا را خواب‌هایی می‌دانست که پیش از به خلافت رسیدنش، درباره علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دیده است (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۶۸۴/۳). گردیزی از قول معتضد می‌گوید: «من نذر کردم هیچ علوی‌ای را نیاززم» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

معتضد به منظور مدارا با شیعیان، کمک مالی به آنان و تکریم ایشان را آزاد کرد. در سال ۲۸۴ ه.ق. نیز بر آن شد که معاویه بن ابوسفیان را بر منابر لعن کنند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۲/۵). معتضد دستور داد مکتوب مأمون درباره لعن بر معاویه را از دیوان بیرون آورند و از آن نسخه‌ای بنویسند. بنا بر روایت طبری، نسخه‌ای خاص برای معتضد نوشتند (طبری، ۱۳۶۴: ۱۵/۶۶۷۴-۶۶۷۵). این فرمان زمانی صادر شد که لعن بر معاویه به نوعی مغایرت و مخالفت با عقاید اهل سنت محسوب می‌شد، نه بدان جهت که جمیع علمای اهل سنت معاویه و اعمالش را تأیید می‌کردند، بلکه از آن جهت که معاویه را جزء اصحاب پیامبر ﷺ می‌دانستند و باب‌شدن لعن بر او می‌توانست سستی برای اهانت به دیگر صحابه قلمداد شود. مجازنبودن اهانت به صحابه پیامبر و احترام به آنان باعث شد مردم پس از نام معاویه نیز «رحمة الله علیه» بگویند. مقدسی از حضور حنابله غالی یاد کرده است که در دوستی معاویه افراط می‌کردند، به حدی که برخی معاویه را پیامبری از سوی خدا می‌دانستند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۳۸۴-۳۹۹). در این بیانیه به دشمنی‌های آل امیه در حق پیامبر اسلام و اقدامات آل سفیان و آل مروان در حق خاندان ایشان اشاره شده و بر وجوب لعن بر معاویه و خاندانش تأکید کرده‌اند.

معتضد در بیانیه یادشده، مقام علی (علیه السلام) را در اسلام از همه مسلمانان برتر، مؤثرتر و بنام‌تر می‌داند. از مهم‌ترین نکات این بیانیه بی‌حرمتی یزید به حسین بن علی است: «بدترین حرمتی که شکست و بزرگ‌ترین خطایی که کرد، آن بود که خون حسین بن علی، پسر فاطمه دختر پیامبر خدا را ریخت، با وجود مقام و منزلتی که به نزد پیامبر خدای و در دین و فضیلت داشت» (طبری، ۱۳۶۴: ۱۵/۶۶۸۵-۶۶۸۴). نکته در خور تأمل اینکه ۴۸ سال پس از فرمان متوکل مبنی بر ویران‌کردن و شخم‌زدن مرقد حسین بن علی (علیه السلام) (در زمان امامت آخرین امام شیعه) دستگاه خلافت در صدد برآمد در بیانیه سال ۲۸۴ ه.ق. مقام و منزلت علی (علیه السلام) را به عنوان بهترین مسلمان و فرزندش حسین را در نزد خدا و پیامبر خدا در بین مردم ترویج، و کشتندگان خاندان پیامبر را بر منابر لعن کند. وزیر خلیفه برای منصرف‌کردن وی از قاضی یوسف بن یعقوب حنبلی کمک گرفت. بنا بر روایت ذهبی، یوسف می‌گوید: «ای امیر مؤمنان! با طالبیانی که در هر ناحیه قیام می‌کنند و بسیاری از مردم به سبب خویشاوندی پیامبر و مآثرشان بدانها متمایل می‌شوند، چه می‌کنی؟ که مدحشان در این مکتوب است چون مردم این را

بشنوند، بیشتر به آنها متمایل می‌شوند و زبان طالبیان از آنچه اکنون هست درازتر می‌شود و حجتشان استوارتر» (ذهبی، ۱۴۲۷: ۴۸۵/۱۰). معتضد از اجرای تصمیم خود منصرف شد و با حمایت از اهل سنت و مدارای با شیعیان، زمینه را برای بازیابی اقتدار دستگاه خلافت فراهم آورد.

مواجهه خلفا از مکتفی تا پایان خلافت راضی (۲۸۹-۳۲۹ ه.ق.): خواست قدرت بنا بر گزارش منابع، ملایمت با شیعه از زمان معتضد آغاز شد. وی نام پسرش را علی گذاشت. «مکتفی (جانشین معتضد) علی نام داشت و به جز علی بن ابی‌طالب و مکتفی، خلیفه‌ای علی نام نداشت» (مسعودی، ۱۳۷۰: ۶۶۸/۲). این رفتار بیانگر نوعی تشیع محبتی نیز می‌تواند باشد. سیاست مدارای با شیعیان امامی در زمان مکتفی تداوم یافت، در حالی که دستگاه خلافت در زمان وی، در جدال با قرامطه قرار گرفت.

مقتدر (جانشین مکتفی) نیز با سیاستی معتدل چون پدرش (معتضد) و گرایش‌های شیعی مادرش به قدرت رسید. وی ابن‌فرات شیعی را به عنوان وزیر انتخاب کرد. تمایلات شیعی خلیفه پانزده‌ساله که تحت تأثیر مادر و وزیرش قرار داشت باعث تکاپوی بزرگان اهل سنت برای خارج کردن خلافت از دست وی شد. بنا بر روایت طبری، جمعی از بزرگان بر خلع مقتدر متفق شدند و عبدالله بن معتز را انتخاب کردند و با یکدیگر عهد کردند که بدون هیچ مقاومتی کار خلافت را تسلیم او کنند (طبری، ۱۳۶۴: ۶۷۷۴/۱۵). انتخاب ابن‌معتز نمی‌توانست بدون در نظر گرفتن دیدگاه سیاسی ضدشیعی وی باشد. هرچند کودتا ناکام ماند ولی حکومت مقتدر نیز پس از کودتا از ثبات لازم برخوردار نشد. او عنان اختیار را به دست مادر، زنان و خدمت‌گزارش سپرد و امور دولت با تدبیر آنان اداره شد. عزل و نصب‌های پی‌درپی ابن‌فرات، خالی بودن خزانه، دو بار خلع و برگشت، گویای وضعیت بی‌ثبات دوره مقتدر است.

تداوم خشم حنابله از نفوذ شیعیان در ساختار قدرت (ابن‌اثیر، ۱۳۶۵: ۷۹/۱۲-۸۰) سبب تجدیدنظر مقتدر در سیاست مذهبی خود شد. زندانی کردن وزیر شیعی مذهبش ابن‌فرات، مجازات اطرافیان وی و با خاک یکسان کردن مسجد برائا، از جمله رفتارهای خصومت‌آمیز خلیفه در مواجهه با شیعیان و گرایش به حنابله است. ابن‌جوزی در توضیح ویرانی مسجد برائا می‌گوید: «در سال ۳۱۳ ه.ق. به خلیفه اطلاع دادند که

گروهی از مردم در براتنا جمع شدند و خلفا را لعن می‌کنند. خلیفه دستور داد مسجد براتنا را با خاک یکسان، و ضمیمه قبرستان مجاور کنند» (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۳/۲۴۷-۲۴۸). حمایت دستگاه خلافت در زمان قاهر، قدرت حنابله را افزایش داد. فضای توأم با رعب و وحشت و فشار بر گروه‌های غیرحنبلی، به‌ویژه فرقه‌های خارج از تسنن، بر جامعه حاکم شد. حمایت خلیفه از آنان در جهت تضعیف شیعیان است، به گونه‌ای که رئیس حنابله نزد خلیفه رفت و به او پیشنهاد قلع و قمع بنی‌هاشم را داد (تنوخی، بی‌تا: ۲۹۵/۲). خلیفه هم چنین فرمان‌هایی در جهت خوشایند حنابله در مبارزه با منکرات صادر کرد (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۱۳/۲۹۸).

بنا بر روایت مسکویه، برخی از افراد دارالخلافة، که خط مشی متفاوت با حنابله داشتند، توانستند فرمان لعن معاویه و یزید را بر منابر اجرا کنند. این کار خشم حنابله را برانگیخت و آشوب گسترده‌ای در بغداد به راه افتاد. خلیفه تصمیم داشت عوامل شیعی را از میان بردارد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۵/۳۵۵) ولی شیعیان فرصت چندانی به او ندادند، و قاهر را برکنار کردند و راضی را، که با شیعیان ملایم‌تر بود، به خلافت برگزیدند.

در دوره خلافت الراضی، شیعیان قدرت گرفتند. فضل بن جعفر بن فرات، در یک زمان هم وزیر خلیفه و هم وزیرالامرای وقت بود (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۱۴/۵۱). وجود بزرگان امامیه در دربار خلافت، از جمله حسین بن روح نوبختی، نایب سوم امام وقت شیعه، به عنوان فردی صاحب‌نفوذ در دستگاه خلافت، نکته در خور تأملی است. ابن‌روح افزون بر جایگاه اجتماعی والایش، به سبب موقعیت خانوادگی خود نیز از وضعیت سیاسی خوبی برخوردار بود. وی در دوران خلافت مقتدر و وزارت ابن‌فرات از احترام فوق‌العاده و حضور فعالی بهره‌مند شد و مدتی هم مسئول املاک خاصه خلیفه بود. جایگاه سیاسی و اجتماعی‌اش به گونه‌ای بود که پس از برکناری ابن‌فرات، منزل حسین بن روح، محل ملاقات غیررسمی، دبیران، اشراف و وزیران برکنار شده، به‌ویژه اعضای خاندان فرات بود (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۵: ۲۱۷). بدیهی است که نایب سوم امام عصر شیعیان (رابط بین امام و شیعیان) از نفوذ خود در دستگاه خلافت و وجود دیگر شیعیان در آنجا، برای پیشبرد اهداف خویش، نشر تشیع و حمایت از شیعیان بهره گرفت.

در زمان راضی، بنا به تقاضای شیعیان، مسجد براتنا با مصالح بهتری بنا شد و بر وسعت مسجد نیز افزودند. فقها فتوا دادند اجساد را که بر بهاری و یارانش در آنجا

دفن کرده بودند، بیرون آورند. نام راضی را بر سردر مسجد نوشتند. پنج هزار دینار هم برای بازسازی محله کرخ هزینه کردند (صولی، بی تا: ۱۳۶). از بزرگان شیعه برای حل برخی مشکلات نیز کمک گرفتند، چنان که ابن کثیر روایت می کند: «در سال ۳۲۷ هجری، زمانی که مردم از ترس قرامطه مراسم حج را تعطیل کردند ابوعلی محمد بن یحیی علوی، نزد قرامطه فرستاده شد و با وساطت وی، قرامطه با دریافت مبلغی امنیت حجاج را تأمین کردند» (ابن کثیر، ۱۴۰۵: ۲۰۲/۱۱).

از مهم ترین اقدامات دستگاه خلافت در زمان راضی، که رویکردی مثبت به امامیه محسوب می شد، بیانیه شدیداللحن راضی در مقابل حنابله است. پس از اقدامات خودسرانه پیروان بربهاری که به نامی و وحشت در میان مردم انجامید، صدور چنین بیانیه ای از سوی نظام حکومتی علیه افرادی که نظم اجتماعی را به هم زدند کاملاً متداول است ولی آنچه در این بیانیه در خور تأمل است حمایت راضی از شیعیان امامیه است، آنجا که می نویسد: «یکی دیگر از کارهای بد شما ناسزاگویی به نیکان است و نسبت دادن شیعیان اهل بیت پیامبر به کفر و گمراهی، و در کمین نشستن برای شکنجه و آزار ایشان در هر کوی و برزن است» (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۲۶/۵). نکته دیگر آنکه آوردن لفظ «ائمه» با ذکر صلوات بر آنان به جای «رضی الله عنه» است. وی می نویسد: «و انکارکم زیارة قبور الائمة صلوات الله علیهم؛ بدگویی شما از زیارت کردن قبور امامان که صلوات خداوند بر آنان باد» (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۴۸۶۴/۱۱). به نظر می رسد رفتار مسالمت آمیز راضی با امامیه و این گونه تقابل تند با حنابله، بی ارتباط با اوضاع و احوال سیاسی روزگار راضی نبود. پس از سپردن منصب امیرالامرای به ترکان، خلیفه و وزیر عملاً قدرت خود را از دست دادند. جدال سرداران ترک با یکدیگر برای به دست آوردن منصب امیرالامرای، ضعف خلافت را دوچندان کرد. برای خلیفه جز بغداد و حومه چیزی نماند که آن هم زیر نظر امیرالامرا اداره می شد. از سوی دیگر، حکومت های محلی و مستقل در شرق و غرب جهان اسلام روزبه روز بیشتر شدند، برخی از حکمرانان حتی به خود اجازه حمله به بغداد را دادند (همان) که نهایتاً آل بویه موفق به تسخیر بغداد شدند. دارالخلافه محل رفت و آمد سرداران شده بود. قدرت شیعیان در جهان اسلام رو به افزایش بود، علویان طبرستان در شمال ایران، ادریسیان در شمال آفریقا، حمدانیان در موصل و دیاربکر، آل بویه در فارس، ری و اصفهان، خلافت

فاطمیان در مصر و شام، و قرامطه در بحرین و یمامه از آن جمله بودند. در دوره خلافت راضی بالله سه خلافت بر جهان اسلام حکم می‌راندند: خلافت عباسی، خلافت فاطمی و خلافت امویان اندلس (سیوطی، ۱۴۲۲: ۳۰۳). در چنین اوضاع و احوالی که خلیفه برای آرام نگه داشتن اوضاع و حفظ قدرت خود، دست به دامان هر کسی می‌شد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۴۹۲۳/۱۱) بدیهی است که فشار بر جریان امامیه می‌توانست باعث تحریک حکمرانان شیعی شود.

بازتاب نفوذ شیعیان در دستگاه خلافت عباسی

پس از قدرت‌گرفتن خلافت عباسیان، در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی اسامی و شرح حال رجال سیاسی و دولتی دیده می‌شود که به تشیع یا تمایلات شیعی آنها اشاره شده است که این عموماً در زمان تساهل خلیفه رخ داده و منجر به ورود آنها به دربار خلافت عباسی شده یا اطلاعی از شیعه‌بودن آنها نداشته‌اند. پرسش این است که: حضور شیعیان امامی در دربار خلفا به چه انگیزه‌هایی یا انگیزه‌هایی بوده است؟

به نظر می‌رسد با سیاست معتدل برخی از خلفا در قبال شیعه، عبور از دوره فشار بر آنان و به حکومت رسیدن برخی دولت‌های مستقل شیعی، موضع بزرگان تشیع درباره همکاری با خلفا تغییر کرد. بی‌تردید حکومت آل بویه که امامی‌مذهب بودند یا دست‌کم به سود امامیه عمل کردند و با آنان تعامل خوبی داشتند، باعث شد عالمان شیعه در اظهارنظر در موضوع همکاری با سلطان تعدیل کنند. شیخ طوسی در *النهایه ذیل باب «عمل السلطان»*، قبول ولایت از سوی سلطان عادل را جایز می‌شمرد و درباره غیرعادل می‌گوید: «اگر گمان دارد که می‌تواند حق را به پا دارد شایسته است چنین کند» (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۵۶). بدیهی است حضور شیعیان در دربار خلفا، با انگیزه برگرداندن خلافت به جایگاه خود نبوده است. این احتمال که شیعیان با ورود به دستگاه خلافت خواستار اصلاح انحراف و سپردن امامت به امام معصوم باشند احتمالی غیرمعقول و بعید است؛ از یک سو جامعه ظرفیت چنین تحولی را نداشت، زیرا مبنای فکری اکثریت مردم و حکومت بر مخالفت و فقدان حضور سیاسی اهل بیت (علیهم‌السلام) بود؛ از سوی دیگر، حضور تنی چند از شیعیان به عنوان وزیر یا دولتی در دربار خلافت نمی‌توانست چنین تحولی را برتابد، ضمن اینکه دستوری از امام یا تصریحی از عالمان بزرگ شیعی در این باره دیده

نشده، بلکه فقط برای کمک به هم‌فکران خود و برداشتن ظلم از آنان توصیه‌هایی شده است. درباره ابن‌فرات، وزیر خلیفه مقتدر، مسکویه روایت کرده است: «در همان آغاز کار، فرمانی از مقتدر برای تمام کارگزاران بخش‌های کشور گرفت تا در میان مردم عدالت ورزند و دست از ستم بردارند. وی برای همه خاندان بنی‌هاشم ماهیانه‌ای تعیین کرد و بعدها آن را افزایش داد» (مسکویه، ۱۳۷۶: ۶۱/۵). ابن‌خلدون از عطایا، ارزاق و بخشش‌های فراوان ابن‌فرات به عباسیان و طالبیان سخن می‌گوید (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۶۵۱/۲).

علی بن فرات در دوره وزارتش، توجه خاصی به علویان و شیعیان داشت و اموالی را به ایشان تخصیص داد و از آنان حمایت کرد. گویا این کار از دیگران پوشیده نبوده است، به طوری که وقتی نصر حاجب طرف مشورت مقتدر برای وزارت فضل بن فرات قرار گرفت، گفت: «خاندان فرات به دین رافضی هستند که به شناسایی ولایت علی و فرزندان علی معروف‌اند» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۵: ۱۳۴/۸). اقدامات او باعث افزایش شمار علویان در بغداد شد. ابن‌فرات همچنین با حسین بن روح، نایب امام دوازدهم در ارتباط بود و کمک‌های مالی به او می‌رسانید. در دوران وزارت او کسی نمی‌توانست به ابن‌روح آزاری برساند (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۵: ۹۷، ۲۱۸). ابن‌فرات می‌کوشید توصیه‌های وی را درباره شیعیان به کار بندد. لذا مناصب و مشاغلی در دربار و امور دولتی به آنان سپرد (حسین، ۱۳۷۷: ۱۹۸). ابوسهل اسماعیل نوبختی نیز در دستگاه خلافت مناصب بالایی نزدیک به وزارت داشت. وی کتاب‌های بسیار در دفاع از مبانی اسلام و تشیع و اصل امامت تألیف کرد. ابوسهل از یاران امام یازدهم شیعه است که تولد مهدی را نیز گواهی داد (طوسی، بی‌تا: ۲۷۲). او از طریق مخالفت و مبارزه با غالیانی که به نام تشیع دست به تبلیغات و ترویج عقاید نادرست و افراطی از جمله الوهیت ائمه زده بودند، نظر خلیفه را درباره امامیه، که آن را فرقه‌ای افراطی و تندرو می‌دانست، تغییر داد و به این ترتیب از شیعیان رفع اتهام کرد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۴۰/۵).

پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) کتاب‌های بسیار در موضوع غیبت و اثبات امام دوازدهم شیعیان تألیف شد. عنوان این کتاب‌ها آشفتگی جامعه شیعه را نشان می‌دهد. علمای شیعه از این دوره پُرفراز و نشیب به «دوره حیرت» تعبیر کرده‌اند. ابوسهل نوبختی با استفاده از شخصیت علمی خود و نفوذی که در دربار داشت و با بهره‌گیری از فن مناظره و مباحثه تمام تلاش خود را صرف اثبات اصول شیعه کرد و از

این راه توانست دامنه انشعابات داخلی شیعه را جمع کند و آنها را تا اندازه‌ای از این بحران رهایی بخشد. وی با تدبیر و زیرکی و حفظ تقیه و احتیاط لازم و با کمک ابن فرات توانست از سخت‌گیری و آزار و اذیت دستگاه خلافت در حق شیعیان بکاهد (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۵: ۱۰۱). خاندان نوبختی در روی کار آمدن خلفایی چون قاهر و راضی نیز دست داشتند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۴۸۰۷/۱۱). باید در نظر داشت که در عصر غیبت فرصت مناسبی برای دشمنان فکری و سیاسی تشیع به وجود آمد تا با انگیزه نابودی جمعیت شیعه و تفکر شیعی به آزار و سخت‌گیری و تبلیغات بر ضد آنان دست زنند. از سویی انشعابات درون شیعه و تکفیر یکدیگر نیز بحران موجود را تشدید می‌کرد (حسینیان مقدم، ۱۳۸۴: ۸۳). بنابراین، علما برای حفظ اعتبار و موجودیت مذهب و تشکل‌بخشی به آن کوشیدند به جای مبارزه رودررو با حاکمیت، سیاست مدارا و تقیه را در پیش گیرند و با نفوذ در دستگاه خلافت، سیاست خلفا راجع به شیعه را تعدیل، و از جایگاه تشیع در موضعی نیرومندتر و مستحکم‌تر حمایت کنند.

نتیجه

با واکاوی و تبیین رفتار خلفای عباسی در مقطع تاریخی ۳۲۹-۲۳۲ ه.ق. این مسئله مطرح می‌شود که آنها در مواجهه خود با امامیه رویه همسان و مشی یکسانی نداشته‌اند. با مطالعه رفتارشناسی آنها می‌توان سطوح مختلفی از طیف خصمانه‌ترین مواجهه تا صلح‌آمیزترین رفتار را مشاهده، و نوع رفتار آنها را در انواع متفاوت و حتی متضاد دسته‌بندی کرد. از جمله دلایل دگرگونی مناسبات آنان با شیعیان را می‌توان متناسب با اقتضانات تاریخی و بستر زمانه‌شان تحلیل کرد. در مقطع تاریخی مذکور در وهله نخست (۲۳۲-۲۷۹ ه.ق.) رفتار خلفای عباسی توأم با خصومت و سخت‌گیری بر شیعیان بوده است. در تشریح چرایی این رفتار متوکل می‌توان بحران مشروعیتی را ذکر کرد که دستگاه خلافت پس از جریان‌ها و حوادث محنه‌دچار آن شده بود. از این‌رو برای بازگرداندن این مشروعیت که به‌شدت بدان خدشه وارد شده بود، متوکل سیاست حمایت از اهل سنت و حدیث را در پیش گرفت تا از طریق نفوذ و اعتبار آنان بتواند وفاداری عامه مردم به حکومت را بازیابی و تجدید کند. بنابراین، برای جلب اعتماد فقها و محدثان، مخالفان آنان را قلع و قمع کرد. شیعیان نه‌تنها مخالفان عقیدتی و

تفکر اهل سنت بودند بلکه از اساس عباسیان را غاصب حق اهل بیت (علیهم السلام) در خلافت می‌دانستند و این، شیعه‌هراسی و شیعه‌ستیزی خلافت عباسی را تشدید می‌کرد. سرکوب و حبس، فشار اقتصادی، محدودیت فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی، برکناری و عزل از مناصب، بدرفتاری با بزرگان مذهبی و توهین به مقدسات و تخریب قبور ائمه آنها مجموعه رفتارهایی است که خلفای عباسی در سطح خصومت‌آمیز در آن زمانه بروز داده‌اند. حتی اقدامات مسالمت‌آمیز منتصر برای جلب حمایت شیعیان در برابر جناح عباسی نیز نتوانست تغییری در وضعیت سخت آنان به وجود آورد و تا زمان معتضد، سیاست و رفتار متوکل عباسی الگوی برخی از خلفای عباسی پس از وی در سخت‌گیری بر شیعیان و امامان شیعه قرار گرفته بود که البته وضعیت امام حسن عسکری (علیه السلام) به عنوان پدر آخرین امام شیعه که وعده برچیدن حکومت جور به دست وی داده شده، سخت‌تر بود.

با روی کار آمدن معتضد اوضاع و احوال متفاوت شد. معتضد برای به دست آوردن اقتداری که نفوذ ترکان را کم، و آشفته‌گی ناشی از اوضاع و احوال سیاسی دوره قبل را اصلاح کند با سیاست مدارا و مسالمت در مواجهه با امامیه آنان را در سپر دفاعی نگه داشت و با حمایت مالی و نیکی در حق آنان تا بدانجا پیش رفت که بیانیه‌ای تندتر از مأمون در لعن بنی‌امیه تنظیم کرد. هرچند تصمیم خود را در اعلان آن، بنا بر برخی ملاحظات، اجرا نکرد ولی اذعان او به مقام و منزلت والای حضرت علی (علیه السلام) و فرزندان، به عنوان بهترین مسلمان نزد خدا و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در برابر رفتار توهین‌آمیز متوکل با مرقد حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش در خور تأمل و توجه جدی است. این رویکرد در بیانیه تند خلیفه راضی علیه حنابله نیز دیده می‌شود. تقبیح حنابله برای ناسزاگویی و دادن نسبت کفر به شیعیان، حمایت خلیفه از زیارت قبور امامان شیعه و ذکر عبارت «صلوات‌الله» بعد از نام ائمه شیعه از نکات در خور توجه در این بیانیه است.

بخش اعظم سال‌های ۲۷۹-۳۲۹ ه.ق. رفتار خلفای عباسی در مواجهه با شیعیان با الگوپذیری از سیاست و رفتار معتضد، مسالمت‌آمیز بود. این را افزون بر ضرورت‌های سیاسی می‌توان ناشی از تغییر وضعیت شیعیان در قلمرو خلافت عباسی نیز دانست. از یک سو امامیه با شروع عصر غیبت، برای حفظ شیرازه مذهب خود، مبارزه با خلافت عباسی را کنار گذاشتند و بزرگان شیعه کوشیدند با احراز مناصب مهم و دوری از تنش

با خلافت، تفکرات و اعتقادات امامیه را مستحکم کنند و از سوی دیگر شکل‌گیری حکومت‌های شیعی در اقصا نقاط قلمرو عباسی، رفتار خلفا با شیعیان را توأم با احتیاط و التفات بیشتری کرد. راه برای نفوذ خاندان‌های شیعی به دربار باز شد و بسیاری از علما و محدثان امامیه به مشاغل مهم دیوانی رسیدند. بدیهی است حضور شیعیان در دربار خلفا با انگیزه بازگرداندن خلافت به جایگاه خود نبود، زیرا نه جامعه ظرفیت چنین تحولی را داشت و نه حضور چند تن از شیعیان به عنوان وزیر یا سایر مناصب دیوان‌سالاری می‌توانست چنین تحولی را برتابد. بنابراین، آنان با احراز این مناصب برای کمک به هم‌فکران خود، برداشتن ظلم از آنان، بهبود وضعیت اقتصادی و انجام‌دادن فعالیت‌های فرهنگی در جهت حفاظت از مواضع تشیع در موقعیتی قوی‌تر گام برداشتند. در این راه رفتارهای ایذائی تنی چند از خلفا در اواخر این دوره نیز تأثیری در کاهش نفوذ امامیه نداشت.

اقدامات خلفای عصر دوم عباسی از متوکل تا پایان خلافت الراضی بالله در قبال شیعیان

ردیف	نام خلیفه	سال‌های خلافت	مدت حاکمیت	توضیحات
۱	متوکل	۲۳۲-۲۴۷ ه.ق.	۱۵ سال	ایجاد نیروی نظامی با بینش ضدعلوی، اخراج شیعیان صاحب‌منصب از دربار، سخت‌گیری بر علویان در نقاط مختلف قلمرو اسلامی، فشار اقتصادی بر علویان در مکه و مدینه، مصادره ملک فدک، تخریب و به آب بستن مرقد حسین بن علی، ممنوعیت زیارت قبر ایشان، بهادادن به مشاوران و ندیمانی که بینش ضدشیعی داشتند.
۲	منتصر	۲۴۷-۲۴۸ ه.ق.	یک سال	تلاش در تغییر سیاست مذهبی متوکل، رفتار توأم با مدارا و مسامحه با شیعیان و علویان، آزادکردن زیارت قبر حسین بن علی، فرصت برای تجدید بنای مرقد ایشان، امان‌دادن به علویانی که در زمان متوکل گریخته و پراکنده شده بودند، بازگرداندن اوقاف و املاک غصب‌شده علویان به آنان، بازگرداندن فدک، عزل والیان ضدعلوی

توقف اقدامات منتصر در باب شیعیان، ادامه دادن سیاست متوکل، سرکوب علویان، آزار امامیه در مصر	۴ سال	۲۴۸-۲۵۲ ه.ق.	مستعین	۳
ادامه سخت گیری بر شیعیان، تحت نظر قرارداد بزرگان طالبی و علوی، اخراج صاحب منصبان به جرم اعتزال و تشیع از سامرا، داغ شدن بازار اتهام اعتزال و شیعی بودن	۳ سال	۲۵۲-۲۵۵ ه.ق.	معتز	۴
سخت گیری بر رهبران امامیه	یک سال	۲۵۵-۲۵۶ ه.ق.	مهتدی	۵
سرکوب و تحریم شیعیان	۲۲ سال	۲۵۶-۲۷۹ ه.ق.	معمد	۶
تغییر سیاست در قبال شیعیان، اتخاذ سیاست توأم با مدارا و مسامحه با شیعیان، نیکی به آل علی، دلجویی از شیعیان، اجازه کمک های مالی آشکار به شیعیان، دستور به لعن معاویه بر منابر و تدوین بیانیه شدیداللحن در مذمت بنی امیه	۱۰ سال	۲۷۹-۲۸۹ ه.ق.	معتضد	۷
جدال با قرامطه، مدارا با شیعیان	۶ سال	۲۸۹-۲۹۵ ه.ق.	مکتفی	۸
سیاست معتدل در قبال شیعیان، نفوذ شیعیان به دربار و وجود مشاوران و وزرای شیعی	۲۵ سال	۲۹۵-۳۲۰ ه.ق.	مقتدر	۹
نگرش ضدشیعی	۲ سال	۳۲۰-۳۲۲ ه.ق.	قاهر	۱۰
بالاگرفتن کار شیعیان، نفوذ بزرگان امامیه در دربار، ترمیم بنای مسجد برائا، تنظیم بیانیه ای تند علیه حنابله در جهت حمایت از شیعیان	۷ سال	۳۲۲-۳۲۹ ه.ق.	راضی	۱۱

منابع

- آقانوری، علی (۱۳۹۰). «پیامدهای رویارویی عباسیان با شیعیان و امامان شیعه»، در: *تاریخ اسلام*، ش ۳، ص ۷-۳۱.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین (بی تا). *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة*، ج ۲، در: کتابخانه مدرسه فقاقت به نشانی: <http://lib.eshia.ir/40062/11/391>
- ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی (۱۴۱۲). *المنتظم فی التواریخ*، تحقیق: محمد و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دارالعلمیة، ج ۱۳.
- ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی (۱۴۱۵). *المنتظم فی التواریخ*، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ج ۷.
- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد (۱۳۸۳). *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (بی تا). *المناقب*، بی جا: مؤسسه انتشارات علامه.
- ابن کثیر، ابو الفدا الحافظ (۱۴۰۵). *اللباایة والنهابة*، تحقیق: علی عطوی والأخرون، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ۱۱.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۶۵). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: عباس خلیلی و هاشمی حائری، تهران: علمی، ج ۶، ۸، ۱۱-۱۴.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۳). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: حمیدرضا آذیر، تهران: اساطیر، ج ۱۱.
- ابن اسفندیار، محمد (۱۳۸۹). *تاریخ طبرستان*، ترجمه: عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- ابن طباطبا، محمد بن علی (۱۳۶۰). *تاریخ فخری*، ترجمه: محمدوحید گلپایگانی، تهران: بنگاه نشر کتاب.
- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا). *مقاتل الطالبین*، ترجمه: هاشم رسولی محلاتی، تهران: صدوق.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۵). *خاندان نوریختی*، تهران: طهوری.
- الویری، محسن؛ ابطحی، رضیه (۱۳۹۰). «زمینه‌ها و عوامل حضور شیعیان در ساختار قدرت عباسی»، در: *تاریخ اسلام*، ش ۴۷، ص ۴۱-۷۸.
- اوحدی، پروین دخت (۱۳۸۵). «اوضاع شیعیان در دوران متوکل عباسی»، در: *شیعه‌شناسی*، ش ۱۳، ص ۹-۲۹.
- بناکتی، داود بن محمد (۱۳۷۸). *تاریخ بناکتی*، به کوشش: جعفر شعار، تهران: انجمن آثار مفاخر.
- توی، احمد؛ قزوینی، آصف‌خان (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*، تصحیح: غلام‌رضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۳). *تاریخ سیاسی شیعیان اثناعشری در ایران*، تهران: مؤسسه شیعه‌شناسی.
- تنوخی، محمد بن علی (بی تا). *نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة*، در: کتابخانه مدرسه فقاقت، به نشانی: <http://lib.eshia.ir/41168/0/3>

حسین، جاسم (۱۳۷۷). *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه: سید محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: امیرکبیر. حسینیان مقدم، حسین (۱۳۸۴). «نقش نوبختیان در پیشبرد افکار شیعه»، در: *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، ص ۶۳-۱۰۰.

خضری، احمدرضا (۱۳۷۸). *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران: سمت. دلیر، نیره (۱۳۹۶). «گونه‌شناسی رفتار سیاسی علمای شاخص معتزلی و خلفای عباسی در عصر هارون تا پایان دوره واثق»، در: *تاریخ اسلام*، ص ۱۸۳-۲۱۰.

ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۲۷). *سیر اعلام النبلاء*، قاهره: دار الحدیث، ج ۱۰. سالاری شادی، علی؛ خرم کشاورز، محمد (۱۳۹۲). «بررسی مناسبات متوکل با علویان»، در: *مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۱۷، ص ۶۷-۹۱.

سامانی، محمود (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی رفتار خلفای عباسی با امام هادی»، در: *سخن تاریخ*، ش ۲۶، ص ۴۷-۶۶.

سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر (۱۴۲۲). *تاریخ الخلفاء*، تحقیق: ابراهیم زهره و احمد العبد روسی، بیروت: دار الکتب العربی.

صدر، محمدباقر (بی تا). *فدک در تاریخ*، ترجمه: محمود عابدی، تهران: بعثت. صولی، ابوبکر محمد بن یحیی (بی تا). *اخبار الرازی والمتقی تاریخ الدولة العباسیة*، در: کتابخانه مدرسه فقاقت، به نشانی: <http://lib.eshia.ir/40007/1/1>

طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۴). *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ج ۱۴-۱۵. طقوش، محمد سهیل (۱۳۹۴). *دولت عباسیان*، ترجمه: حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰). *النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی*، بیروت: دار الکتب العربی. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). *الغیبة*، تحقیق: عبادالله طهرانی و علی ناصح، بی جا: مؤسسه المعارف الاسلامیة.

کندی، محمد یوسف (۱۴۰۷). *ولاة مصر*، بیروت: مؤسسه کتب الثقافیة. گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۸۴). *زین الاخبار*، به اهتمام: رحیم رضازاده ملک، تهران: دانشگاه تهران. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۰). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۲.

مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۶). *تجارب الامم*، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران: توس، ج ۵. مقدسی، ابو عبدالله (۱۳۸۵). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران: کوش. میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۸۰). *روضه الصفا*، تصحیح: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

نخجوانی، هندوشاه (۱۳۵۷). *تجارب السلف*، تصحیح: عباس اقبال، تهران: طهوری. یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۶). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۲.

References

- Aghanuri, Ali. 2011. "Payamad-hay Ruyaruyi Abbasiyan ba Shiayan wa Emaman Shiah (Consequences of Abbasid Confrontation with Shiites and Shiite Imams)", in: *History of Islam*, no. 3, pp. 7-31. [in Farsi]
- Alwiri, Mohsen; Abtahi, Raziye. 2011. "Zamineh-ha wa Awamel Hozur Shiayan dar Sakhtar Ghodrat Abbasi (Background and Factors of the Presence of Shiites in the Structure of Abbasid Power)", in: *History of Islam*, no. 47, pp. 41-78. [in Farsi]
- Banakati, Dawud ibn Mohammad. 1999. *Tarikh Banakati*, Prepared by Jafar Shear, Tehran: Association of Honorable Works. [in Farsi]
- Delir, Nayyereh. 2017. "Gunehshenasi Raftar Siyasi Olam Shakhes Motazeli wa Kholafa Abbasi dar Asr Harun ta Payan Doreh Wathegh (Typology of the Political Behavior of Prominent Mutazilite Scholars and Abbasid Caliphs in the Haron Era until the End of the Wathegh Period)", in: *History of Islam*, pp. 183-210. [in Farsi]
- Eghbal Ashtiyani, Abbas. 1966. *Khandan Nobakhti (Nobakhti Family)*, Tehran: Tahuri. [in Farsi]
- Esfahani, Abu al-Faraj. n.d. *Maghatel al-Talebin (Murder Places of Fighters)*, Translated by Hashem Rasuli Mahallati, Tehran: Sadugh. [in Farsi]
- Gardizi, Abu Said Abd al-Hay. 2005. *Zayn al-Akhbar (Adornment of News)*, Prepared by Rahim Rezazadeh Malek, Tehran: University of Tehran. [in Arabic]
- Hoseyn, Jasem. 1998. *Tarikh Siyasi Gheybat Emam Dawzadahom (Political History of the Absence of the Twelfth Imam)*, Translated by Seyyed Mohammad Taghi Ayatollahi, Tehran: Amirkabir. [in Farsi]
- Hoseyniyani Moghaddam, Hoseyn. 2005. "Naghsh Nobakhtian dar Pishbord Afkar Shiah (The Role of Nobakhtians in Advancing Shiite Thoughts)", in: *History of Islam in the Mirror of Research*, pp. 63-100. [in Farsi]
- Ibn Athir, Ezz al-Din Ali. 1986. *Kamel Tarikh Bozorg Eslam wa Iran (Comprehensive History of Islam and Iran)*, Translated by Abbas Khalili and Hashemi Haeri, Tehran: Elmi, vol. 6, 8, 11-14. [in Farsi]
- Ibn Athir, Ezz al-Din Ali. 2004. *Kamel Tarikh Bozorg Eslam wa Iran (Comprehensive History of Islam and Iran)*, Translated by Hamid Reza Ajir, Tehran: Asatir, vol. 11. [in Farsi]

- Ibn Esfandiyyar, Mohammad. 2010. *Tarikh Tabarestan (History of Tabarestan)*, Translated by Abbas Eghbal, Tehran: Asatir. [in Farsi]
- Ibn Jozi, Abd al-Rahman ibn Ali. 1992. *Al-Montazam fi al-Tawarikh*, Researched by Mohammad and Mostafa Abd al-Ghader Ata, Beirut: Scientific House, vol. 13. [in Arabic]
- Ibn Jozi, Abd al-Rahman ibn Ali. 1995. *Al-Montazam fi al-Tawarikh*, Researched by Soheyl Zakkar, Beirut: House of Thought, vol. 7. [in Arabic]
- Ibn Kathir, Abu al-Fada al-Hafez. 1985. *Al-Bedayah wa al-Nehayah (The Beginning and the End)*, Beirut: Scientific Books House, vol. 11. [in Arabic]
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman ibn Mohammad. 2004. *Tarikh Ibn Khaldun*, Translated by Abd al-Mohammad Ayati, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Farsi]
- Ibn Shahr Ashub, Mohammad ibn Ali. n.d. *Al-Managheb (Virtues)*, n.p: Allameh Publishing Institute. [in Arabic]
- Ibn Tabataba, Mohammad ibn Ali. 1981. *Tarikh Fakhri*, Translated by Mohammad Wahid Golpaygani, Tehran: Publishing Book Agency. [in Farsi]
- Ibn Tagharri Bordi, Jamal al-Din. n.d. *Al-Nojum al-Zaherah fi Moluk Mesr wa al-Ghaheerah (Shining Stars in the Kingdoms of Egypt and Cairo)*, vol. 2, in: The School of Jurisprudence Library at <http://lib.eshia.ir/40062/11/391>
- Kendi, Mohammad Yusof. 1987. *Wolat Mesr (Governor of Egypt)*, Beirut: Cultural Books Foundation. [in Arabic]
- Khezri, Ahmad Reza. 1999. *Tarikh Khelafat Abbasi az Aghaz ta Payan Al Buyeh (History of the Abbasid Caliphate from the Beginning to the End of Al-Boyeh)*, Tehran: Samt. [in Farsi]
- Masudi, Ali ibn Hoseyn. 1991. *Moruj al-Zahab wa Maaden al-Johar (The Meadows of Gold)*, Translated by Abu al-Ghasem Payandeh, Tehran: Scientific and Cultural, vol. 2. [in Arabic]
- Meskawayh, Abu Ali. 1997. *Tajareb al-Omam (Experiences of Nations)*, Translated by Ali Naghi Monzawi, Tehran: Tus, vol. 5. [in Farsi]
- Mirkhand, Mohammad ibn Khawandshah. 2001. *Rozah al-Safa*, Edited by Jamshid Kiyandar, Tehran: Asatir. [in Arabic]

- Moghaddasi, Abu Abdollah. 2006. *Ahsan al-Taghasim fi Marefah al-Aghalim (The Best Division for the Knowledge of the Regions)*, Translated by Ali Naghi Monazwi, Tehran: Kumesh. [in Arabic]
- Mostofi, Hamdollah. 1985. *Tarikh Gozideh (Selected History)*, Prepared by Abd al-Hoseyn Nawayi, Tehran: Amirkabir. [in Farsi]
- Nakhjawani, Hendushah. 1978. *Tajareb al-Salaf (Experiences of the Predecessors)*, Edited by Abbas Eghbal, Tehran: Tahuri. [in Arabic]
- Ohadi, Parwin Dokht. 2006. "Oza Shiayan dar Doran Motewakkel Abbasi (The Situation of Shiites during the Motewakkel Abbasi Era)", in: *Shiite Studies*, no. 13, pp. 9-29. [in Farsi]
- Sadr, Mohammad Bagher. n.d. *Fadak dar Tarikh (Fadak in History)*, Translated by Mahmud Abedi, Tehran: Bethat. [in Farsi]
- Salari Shadi, Ali; Khorram Keshawarz, Mohammad. 2013. "Barresi Monasebat Motewakkel ba Alawiyān (Investigating Motewakkel Relations with Alawites)", in: *Studies in the History of Islam*, vol. 17, pp. 67-91. [in Farsi]
- Samani, Mahmud. 2017. "Barresi Tatbighi Raftar Kholafay Abbasi ba Emam Hadi (A Comparative Study of the Abbasid Caliphs' Behavior with Imam Hadi's)", in: *Speech of History*, no. 26, pp. 47-66. [in Farsi]
- Siyuti, Abd al-Rahaman ibn Abi Bakr. 2002. *Tarikh al-Kholafa (History of the Caliphs)*, Researched by Ebrahim Zoreh and Ahmad al-Abd Rusi, Beirut: Arabic Books House. [in Arabic]
- Suli, Abubakr Mohammad ibn Yahya. n.d. *Akhbar al-Razi wa al-Mottaghi Tarikh al-Dawlah al-Abbasiyah*, in: The School of Jurisprudence Library, at: <http://lib.eshia.ir/40007/1/1>
- Tabari, Mohammad ibn Jarir. 1985. *Tarikh al-Rosol wa al-Moluk (The History of the Messengers and Kings)*, Translated by Abu al-Ghasem Payandeh, Tehran: Asatir, vol. 14-15. [in Arabic]
- Taghush, Mohammad Soheyl. 2015. *Dolat Abbasiyan (Government of the Abbasids)*, Translated by Hojjatollah Judaki, Qom: Research Institute of Hawzeh and University. [in Farsi]
- Tanukhi, Mohammad ibn Ali. n.d. *Neshwar al-Mohazarah wa Akhbar al-*

- Mozakarah*, in: Library of the School of Jurisprudence, at: <http://lib.eshia.ir/41168/0/3>
- Tatawi, Ahmad; Ghazwini, Asef Khan. 2003. *Tarikh Alfay*, Edited by Gholamreza Tabatabayi Majd, Tehran: Scientific and Cultural. [in Arabic]
- Torkamani Azar, Parwin. 2004. *Tarikh Siyasi Shiayan Ethna Ashari dar Iran (The Political History of the Twelver Shiites in Iran)*, Tehran: Institute of Shiite Studies. [in Farsi]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. 1980. *Al-Nehayah fi Mojarrad al-Feghh wa al-Fatawa (The End in the Jurisprudence and Fatwas)*, Beirut: Arabic Book House. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. n.d. *Al-Ghaybah (The Occultation)*, Researched by Ebadollah Tehrani and Ali Naseh, n.p: Islamic Teachings Foundation. [in Arabic]
- Yaghubi, Ibn Wazeh. 1987. *Tarikh Yaghubi*, Translated by Mohammad Ebrahim Ayati, Tehran: Scientific and Cultural, vol. 2. [in Farsi]
- Zahabi, Shams al-Din. 2006. *Seyr Alam al-Nobala (Lives of the Noble Figures)*, Cairo: Hadith House, vol. 10. [in Arabic]